

جهان‌شدن و مسئله انفعال

گفت‌وگوی پرسش با سید آیت‌الله میرزایی جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به‌طور معمول تحلیل‌های اجتماعی بدون در نظر گرفتن سیر تحول تاریخی جامعه مورد مطالعه، دچار کاستی‌ها و نقصان‌هایی هستند. پرداختن به مقاطع حساس و نقاط عطف تاریخی، معمولا بازگوکننده بسیاری از سازوکارهای تحول جوامع است. در این گفت‌وگو سعی شده است ضمن توجه به تاریخ معاصر ایران و سیر تحول آن، به بررسی دامنه ارتباطات اجتماعی در جامعه مدرن بپردازیم و به دنبال بررسی این نکته باشیم که در عصر جهانی‌شدن، انفعال اجتماعی ممکن است؟

انفعال اجتماعی ماهیتی یگانه و خالص ندارد، بلکه ممکن است آمیخته با مسائل دیگری مانند ناامیدی، ناشادی، نارضایتی، احساس بی‌قدرتی، احساس محرومیت و طرد اجتماعی باشد. از طرفی پدیده انفعال اجتماعی تحت تأثیر متغیرهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی متنوع و متغیرهای روان‌شناختی است؛ همچنین مهم است که انفعال اجتماعی در چه سطحی تحلیل شود.

چنان‌که تأکید بر تاریخ دو سده اخیر ایران است، برای بررسی انفعال اجتماعی در تاریخ معاصر ایران بایستی فرایند نوگرایی ایرانیان برای گذر از جامعه‌ای سنتی به جامعه‌ای مدرن را در نظر گرفت؛ چنان‌که دانسته است فرایند گذر جوامع برای عبور از نظام‌های سنتی حاکم بر آن‌ها و وارد شدن به دنیای مدرن همگی به یک صورت نبوده است. ویژگی‌های عامی (مانند رشد شهرنشینی، رشد سواد عمومی، افزایش ارتباطات اجتماعی، تحول در تقسیم‌کار، صنعتی‌شدن، تحول نظام سیاسی و نظایر آن) را باید در نظر گرفت؛ ولی این فرایند خاص هر جامعه‌ای نیز هست. در جوامعی که گذرشان را از سازوکارهای سنتی یا پیشامدرن به دنیایی مدرن انجام می‌دهند

وضعیت جامعه ایرانی از منظر انفعال اجتماعی طی صدسال اخیر چگونه بوده است؟

این موضوع نیاز به پژوهش و مطالعه متمرکز و مشخص دارد. این پرسش که ایرانیان دچار انفعال اجتماعی بوده‌اند یا خیر، هم نیاز به پژوهش دارد؛ سپس بایستی به رخدادهای تاریخ معاصر ایران توجه کرد و از منظر جامعه‌شناسی تاریخی به بررسی تأثیرات این رخدادهای یا عوامل دیگر بر آنچه انفعال اجتماعی ایرانیان خوانده می‌شود، پرداخت. هرچند پیش از آن بایستی توجه داشته باشیم که این موضوع ماهیتی نسبی دارد؛ یعنی از همان ابتدا نمی‌توان قاطعانه تاریخ معاصر ایران را تاریخ انفعال خواند؛ بنابراین آنچه اینجا طرح می‌شود گمانه‌زنی‌هایی در رابطه با این موضوع است: نخست اینکه، انفعال اجتماعی پدیده‌ای اجتماعی است؛ یعنی شرایط و الزامات اجتماعی ویژه و متغیرهای خاصی موجب آن هستند. انفعال اجتماعی زمانی به یک پدیده اجتماعی تبدیل می‌شود که دامنه آن از سطوح فردی فراتر می‌رود و دامن‌گیر جمعیت کثیری از اعضای یک جامعه خاص می‌شود. به این نکته نیز باید توجه داشته باشیم که مسئله



این فرایند عبور هم، لزوماً تابع پروسه سیاسی تحت هدایت یک دولت خاص نیست. در موارد بسیاری این فرایند با مقابله دولت‌های سنت‌گرا مواجه می‌شود؛ مانند دولت قاجار (محمدعلی‌شاه) که در برابر فرایند گذر سیاسی جامعه ایران در انقلاب اول (۱۲۸۵) ایرانیان قرار گرفت و حذف شد یا انقلاب دوم (۱۳۵۷) که حاصل ائتلافی از نیروهای نوگرایی متنوع با سنت‌گرایان بود، سرانجام با حذف گروه‌ها و احزاب سیاسی رقیب به یک نظام سنت‌گرا ختم شد. در تمام مطالعات مربوط به دولت‌های معاصر، دولت پهلوی (هم دوره رضاشاه و هم محمدرضاشاه) به‌عنوان یک رژیم نوگرا شناخته می‌شود و اساساً یکی از دلایل اصلی مخالفت با رژیم شاه همین سیاست‌های نوگرایانه آن، به‌ویژه در زمینه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از سوی گروه‌های سنت‌گرا بود. در واقع انقلاب اول (۱۲۸۵) علیه دولتی سنتی بود و انقلاب دوم (۱۳۵۷) علیه دولتی نوگرا. تفاوت این دو دولت باهم در این است که قاجارها می‌خواستند در برابر تحولات خواهی ایرانیان و گروه‌های تحول‌خواه بایستند، دولت پهلوی نیز می‌خواست بخش‌های سنتی جامعه را متحول کند؛ یعنی دولت، موتور محرک توسعه بالا به پایین بود. مشاهده می‌شود که در یک برهه زمانی، جامعه نوگرا در برابر دولت سنتی قرار می‌گیرد و در زمانی دیگر دولت نوگرا با جامعه سنتی مواجه می‌شود. این یعنی شکاف عمیق میان دولت و جامعه که همچنان ادامه دارد. همین‌الگو همچنان ادامه دارد؛ با این تفاوت که یک جامعه فربه‌تر و نوگراتر از گذشته داریم و یک دولت سنت‌گرای مذهبی. آن‌ها در تأسیس حکومت اسلامی اگرچه تا حدودی موفق شدند، اما به باور من همچنان بحران تثبیت و تطبیق حکومت با جامعه را دارند. گام اصلی، اسلامی‌کردن جامعه (در همه امور) وفق ایدئولوژی حکومت اسلام‌گرا بود؛ یعنی تلاش برای تبدیل جامعه متنوع ایرانی به آنچه مطلوب و آرمان اسلام‌گرایان بوده است. به باور من، عدم توجه به تنوع و تکثر تاریخی جامعه ایران و عدم درک فرهنگ ایرانی و مکانیسم‌های باطنی مانایی و پایداری آن نه تنها تا حد زیادی موفق نبود، بلکه به برانگیختن تمایلات ایران‌گرایانه افراطی و نوگرایانه شدیدتری نیز منجر شد. اصرار بر اجرای سیاسی این سیاست‌ها نیز به نوبه خود بر فاصله میان دولت اسلام‌گرا و جامعه ایران افزوده است. صرف هزینه‌های بسیار برای اسلامی‌کردن

جامعه‌ای که بنیان‌های اجتماعی و فرهنگی اسلامی داشت، آن‌هم به‌عنوان یک پروژه سیاسی، حتی به باور من بر سرعت فرایند سکولاریزاسیون جامعه نیز افزود. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که اگر همین پروژه در فضایی سنتی انجام می‌شد، جهان سنت احتمال بیشتری برای توفیق آن بود؛ اما اجرای آن در جهان متغیر و نوشده کنونی نه ممکن است و نه موضوعیت دارد؛ از این رو پیامدهای ناخواسته‌ای را به بار آورده که از کنترل سیاست‌گذاران خارج است. در ادامه مایلم تحلیلیم را بر پایه نسبت دولت با جامعه در ایران و پتانسیل‌های تاریخی فرهنگ ایرانی بر جذب، هم‌سو کردن و هضم و فرو خوردن دولت‌های ناهم‌سو و برآوردن دولت‌های هم‌سو متمرکز کنم. به باور من، هر دولتی در جامعه ایران بر سرکار آید، بایستی میزان مقبولی از انطباق با فرهنگ ایرانی داشته باشد تا پذیرش اجتماعی به دست آورد. فرهنگ ایرانی نیز یک کلیت متنوع و متکثر به هم آمیخته دارد، قابل‌تقلیل به اجزای فرهنگی‌اش نیست و از طرفی هیچ‌کدام از اجزایش نیز نمی‌توانند داعیه کلیت داشته باشند. برابر دانستن اجزا با کلیت، یعنی نقض کلیت و بدعتی متناقض. ایران مفهومی منحصر به فرد برای معرفی یک موجودیت یگانه است.

به‌عنوان جامعه‌شناسی که بر حوزه جامعه‌شناسی سیاسی، به‌ویژه رابطه دولت و ملت و مطالعات ناسیونالیسم، قومیت و فرایند دولت-ملت‌سازی متمرکز هستم، شکاف میان دولت و ملت را در تحلیل انفعال اجتماعی در ایران مهم می‌دانم؛ بنابراین در هر مطالعه‌ای درباره انفعال اجتماعی در تاریخ معاصر ایران می‌بایست به فاصله نظام سیاسی با جامعه توجه داشت. به نظرم یک زمانی برنامه‌های توسعه بالا به پایین دولت‌ها با هدف پیشبرد جامعه و کندن آن از نظام سنتی و انداختن جامعه به جهان مدرن صورت می‌گرفت؛ ولی ما جوامعی هم داریم که دولت‌های سنتی آن‌ها حتی می‌توانند در ظاهر صورت و سازوکارهای مدرنی داشته، ولی سیرت و ماهیت سنتی داشته باشند،

این‌ها ممکن است در کوتاه‌مدت مانع گذر جامعه به جهان مدرن هم بشوند؛ ولی همه فرایند گذر یک جامعه به جهان مدرن لزوماً از طریق دولت و سیاست‌های بالا به پایین آن صورت نمی‌گیرد. در همین جامعه ایران بسیاری از پروژه‌های دولت‌های نوگرا در زمان خود با شکست مواجه شده‌اند؛ یعنی جامعه سنتی (گروه‌های اجتماعی سنت‌گرا) در آن زمان با آن‌ها همراه نشدند یا دولت موفق نشد جامعه را برای عبور با خود همراه کند. در جامعه‌ای که میانگین ذهن سنتی حاکم است و گروه‌های سنتی در ساخت جامعه حضور دارند، نمی‌توان به‌سادگی و یک‌دفعه سازوکارهای تفکر مدرن را بدون آمادگی نسبی به آن جامعه انتقال داد. باین حال باید توجه داشت که تداوم ذهن سنتی در جهان به شدت متغیر و نوشونده بسیار دشوار است. فروپاشی ذهن سنتی در اصل تابع فرایند اجتماعی بلااثر شدن کارکردی و بی‌جاشدن ساختاری است.

در مجموع، چنان‌که پیش‌تر نیز گفتم به نظرم استمرار جامعه و فرهنگ ایران در تاریخ معاصر و حتی تاریخ طولانی‌تر آن نشان از انفعال نیست، بلکه ما با ادوار متنوعی از رکود و رونق فعالیت‌های ایرانیان سروکار داریم. اگر در همین تاریخ معاصر بگوئیم ایرانیان مردمان منفعلی بودند، باید دو انقلاب ایران و چند کودتا و صدها جنبش اجتماعی و سیاسی ریزودرشت و از همه مهم‌تر فعالیت‌های فرهنگی بسیار را نادیده بگیریم؛ بنابراین به باور من تاریخ ایران نشان از انفعال ایرانیان ندارد. وقتی درباره دوره تاریخی مشخصی صحبت می‌شود یک مقدار باید با ملاحظه راجع به پدیده‌های اجتماعی صحبت کرد؛ در ضمن فکر می‌کنم در ایران آنچه در حوزه سیاسی دچار انسداد و انفعال است، در حوزه فرهنگی و اجتماعی به شدت فعال می‌شود؛ یعنی ذهن اجتماعی به دنبال نوآوری و ابداع راه‌های فرهنگی نو برای برون‌رفت سیاسی است. از قضا من فکر می‌کنم ایرانیان در شرایط انسداد سیاسی مسیرهای فرهنگی و اجتماعی را به کار می‌گیرند و این یک سنت یا شیوه عمل تاریخی در ایران است. آن‌ها در تاریخ ایران بسیاری از رژیم‌های سیاسی نامشروع/ نامقبول را با همین مکانیسم‌های نظارتی فرهنگی و اجتماعی از موضوعیت انداختند؛ سپس ساقط کردند. برخی از این رژیم‌های سیاسی را نیز از همین طریق ایرانی‌زده کردند؛ بنابراین ایرانی‌ها مکانیسم‌های متنوعی برای رام‌کردن سرکشی سیاسی درون فرهنگشان دارند.

صرف هزینه‌های بسیار برای اسلامی‌کردن جامعه‌ای که بنیان‌های اجتماعی و فرهنگی اسلامی داشت، آن‌هم به‌عنوان یک پروژه سیاسی، حتی به باور من بر سرعت فرایند سکولاریزاسیون جامعه نیز افزود

به باور من این قابلیت ویژه، محصول تنوع و تکثر فرهنگی ایران است. نوعی مکانیسم ضد انفعال نهفته در ذات فرهنگ ایرانی برای انحلال دولت‌های ناپایانی یا مغایر با فرهنگ ایرانی وجود دارد و از این بابت که فرایندی اجتماعی برآمده از یک اندوخته و شناخته فرهنگی است، از قدرت خودانگیخته فراگیر و عمیقی برخوردار است؛ در واقع نوعی نیروی ذهنی جمعی است که در رسیدن به هدفش، صورت عینی جمعی به خود می‌گیرد.

به نظر شما اصولاً انفعال اجتماعی وجود دارد یا خیر؟

من جزو کسانی هستم که معتقدم، انفعال اجتماعی در ایران وجود ندارد؛ بلکه انسداد سیاسی وجود دارد؛ بنابراین فرایندهای اجتماعی در حال طی شدن و از حیث شناختی و فرهنگی پیش‌تر از فرایندهای سیاسی هستند؛ یعنی در مجموع جامعه پیشگام‌تر از نهاد سیاست و دولت است و این نهاد سیاسی است که باید خودش را با تحولات

جامعه تطبیق دهد. به این نکته بایستی توجه داشت که در ایران دولت با همه اهمیت و ابهتش به‌عنوان واحد سیاسی جامعه ایران تابع جامعه است و نه برعکس. در واقع رژیم‌های سیاسی و دولت‌ها فرعی هستند. آن‌ها آمده‌اند و رفته‌اند و آثارشان در تاریخ و فرهنگ ایران ذخیره و ثبت شده است؛ اما همواره اصل بر جامعه بوده است. بنابراین قاعده جامعه ایران این است که دولت تابع جامعه است و بر منطق همین قاعده تاریخی جامعه ایرانی دولت‌ها را مورد گمانه‌زنی فرهنگی قرار می‌دهد؛ از این رو آن دسته از رژیم‌های سیاسی که نتوانند خود را با خواست فرهنگ جامعه ایرانی مطابقت دهند، در فرهنگ ایرانی مضمحل می‌شوند. در ایران امر سیاسی، تابع فرهنگ


است؛ به همین دلیل فرهنگ سیاسی نسبتاً قوی‌ای وجود دارد که دارای ابعاد و تنوع خاصی هم هست. در واقع فرهنگ سیاسی ایرانی‌ها سنگ محکی برای سنجش عیار رژیم‌های سیاسی است. ایرانی‌ها در سطوح خرد (فردی)، میانی (گروه‌های اجتماعی مانند اقوام و مذاهب و نظایر آن) و سطح کلان (ملی) به ساخت این ذهنیت و برآورد فاصله فرهنگی دولت یا رژیم سیاسی با باورهای فرهنگی خودشان می‌پردازند. همین سنجش ذهنی فاصله فرهنگی میان دولت و ملت (گروه‌های اجتماعی)،

قاعده جامعه ایران این است که دولت تابع جامعه است و بر منطق همین قاعده تاریخی جامعه ایرانی دولت‌ها را مورد گمانه‌زنی فرهنگی قرار می‌دهد



و به مثابه یک پدیده اجتماعی خودانگیخته نهادینه کند، بلکه به برانگیختن جامعه و دامنه گسترده‌ای از مکانیسم‌های متنوع و نوآوری‌های فرهنگی و اجتماعی گوناگون علیه این سیاست نیز منجر شد. در اینجا می‌توانیم مغایرت دو منطق متفاوت را ببینیم. اگر دولت در این پدیده اجتماعی طی یک فرایند سیاسی هزینه‌بر مداخله نمی‌کرد و افراد را ملزم و مجبور به تبعیت از یک دستور سیاسی نمی‌کرد، شاید خودش به‌صورت فرایندی اجتماعی به گونه دیگری پیش می‌رفت. حالا اگر تاریخ این سیاست را به‌عنوان سیاستی فرهنگی و اجتماعی بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که این سیاست دولت شکست‌خورده بوده و موفق نبوده است. چرا موفق نبوده است؟ چون پدیده‌های اجتماعی از منطق خاصی برخوردارند و تابع منطق سیاسی نیستند. ایدئولوژی نتوانسته است پذیرش خودجوشی در جامعه پیدا کند. نه تنها پذیرفته نشده، بلکه دسته‌ای از کنشگران اجتماعی، یعنی کنشگرانی که خودشان را با شرایط جدید وفق می‌دهند، راه‌های مقابله و سیاست‌های دورزننده یا نوآورانه دیگری را ابداع کردند و در برابر این سیاست در پیش گرفتند. روزآمد نبودن، انعطاف‌ناپذیری و عدم‌تغییر آن جزو ویژگی‌های چند دهه گذشته است. در تمامی این سال‌ها که جامعه پوپیش و تحول داشته است، چنین سیاست ثابت و ایستایی دچار شکست می‌شود. حالا در جامعه پویا که کنشگران اجتماعی نوآوری‌ها و دسترسی‌های زیادی دارند، سرعت مقابله و مقاومت در برابر چنین سیاست‌های بالا به پایینی بیشتر می‌شود. هرچقدر این سیاست‌های بالا به پایین بریک مکانیسم سیاسی خاص و محدود بیشتر اصرار کند، مقاومت اجتماعی را بیشتر فعال می‌کند؛ از این رو در تحلیل انفعال سیاسی در چهارچوب ایده تطابق امر سیاسی و فرهنگی به نظرم ممکن است جامعه ایران در کوتاه‌مدت انفعال داشته باشد؛ اما در میان‌مدت و در بلندمدت انفعال نداشته است؛ چون جامعه از نقطه‌ای به نقطه دیگری استمرار پیدا می‌کند؛ وگرنه، رو به انحلال می‌رود، ولی جامعه ایرانی از گذشته به دست ما رسیده است و برخلاف آنچه گفته می‌شود «ایرانیان حافظه تاریخی ندارند» حافظه تاریخی خوبی دارند و خیلی خوب می‌توانند با گذشتگان گفت‌وگو کنند. آن‌ها به خاطر همین ویژگی فرهنگی توانسته‌اند جامعه خود را استمرار بدهند. فکر می‌کنم ایرانیان در حفظ ارزش و فرهنگ‌های خود بسیار پالایش‌گرایانه و هنرمندانه عمل کرده‌اند. نمی‌پذیریم که جامعه ایران دچار انفعال است. اگر به همین تاریخ معاصر ایران برگردیم، می‌بینیم که پر از جنب‌وجوش بوده است، گروه‌های جدیدی در آن شکل گرفته و اصلاً صورت کنونی جامعه ایران با صورت جامعه در هنگام وقوع انقلاب ۵۷ و حتی دهه‌های

سیاسی را با فرهنگ ایرانی تشخیص می‌دهد و این یعنی آغاز مشروعیت‌زایی و اضمحلال نظام سیاسی در ذهن ایرانی؛ سپس فرایند فروپاشی نظام سیاسی پیامد آن است. البته این فروپاشی ممکن است با تأثیر عوامل بیرونی هم تسریع شود و این، یعنی، هم‌افزایی فروپاشی داخلی با عوامل بیرونی در سرنوشت رژیم سیاسی، فروپاشی و سقوط دولت شیعی صفوی نمونه بارز این فرایند است؛ یعنی فاصله فرهنگی ناشی از سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت صفویه با مردم به همراه ناکارآمدی داخلی آن با تهاجم یک گروه کوچک هم‌سو شد؛ حتی چنین بیان شده است که دولت صفوی پیش‌تر فروپاشیده؛ ولی سقوط نکرده بود، بلکه حمله یک گروه کوچک قومی افغان فرایند سقوط را تسریع کرد. به همین دلیل به باور من، ایرانیان به هیچ‌وجه مردمان منفعلی نبوده و نیستند. در تاریخ معاصر ایران نیز ایرانیان مسیر مشخصی را دنبال می‌کنند و این بزرگ‌ترین آرمان آن‌هاست: دموکراتیزه‌کردن جامعه ایران و ارتقای آن به یک دولت ملت مدرن. در واقع جامعه ایرانی در تاریخ معاصر همواره به دنبال یافتن و ساختن دولتی است که مناسب با شرایط کنونی خودش و جهان متغیر حال حاضر باشد. احقاق حق حاکمیت ملت و برآوردن یک نظام قانونمند همچنان در ذهن جمعی ایرانیان جای دارد. آنجا که عرض کردم دولت در واقع تابع جامعه است و امر فرهنگی و رای امر سیاسی است، معنایش این است که سیاست‌هایی که خواست جامعه به معنای واقعی آن هستند، موفق‌ترند تا سیاست‌هایی که حاصل ایدئولوژی آمرانه و بالا به پایین دولت هستند. وقتی پدیده‌ای ماهیتی اجتماعی دارد، عمق و گستره تأثیرگذاری بیشتری دارد و به‌صورت نیروی اجتماعی قدرتمندی درمی‌آید. مثالی برای شما می‌زنم تا این تحلیل جلوه عینی بیشتری داشته باشد. همه کسانی که درباره پدیده‌های اجتماعی کار می‌کنند با این موضوع آشنا هستند که نظام سیاسی بعد از انقلاب ۱۳۵۷ سیاست الزام حجاب را مصرانه پیگیری کرد؛ ولی پژوهش‌ها و گزارش‌ها توفیق‌چندانی در این سیاست نتیجه‌گیری نکردند. من به‌عنوان یک جامعه‌شناس معتقدم که این پدیده نه تنها نتوانست خودش را در جامعه


هرچقدر
سیاست‌های
بالا به پایین بر
یک مکانیسم
سیاسی خاص
و محدود
بیشتر اصرار
کند، مقاومت
اجتماعی را
بیشتر فعال
می‌کند



ابزاری برای مقبول/قانونمند دانستن یا ندانستن آن است. اگر امر سیاسی (دولت) با امر فرهنگی (جامعه) تطابق داشته باشد، بدان معنی است که دولت ایرانی در خدمت فرهنگ ایرانی (بدون تبعیض قائل شدن میان اجزای فرهنگ ایران) قرار گرفته است؛ اما اگر امر سیاسی (دولت) تابع امر فرهنگی (جامعه و فرهنگ ایرانی) نباشد یا تبعیض‌آمیز برخورد کند، آنگاه رویه عمل در تاریخ ایران چنین است که ابتدا و طی یک فرایند فرهنگی و اجتماعی ذهنیت ایرانی عدم تطابق و مغایرت نظام



۷۰،۶۰ و ۸۰ هم یکسان نیست؛ تکثیر و تنوع بیشتری پیدا کرده و همین امر بستر دیگری برای توسعه سیاسی جامعه فراهم کرده است؛ در واقع جامعه ایران به‌رغم ماهیت سنت‌گرای دولت از جامعه‌ای سنت‌گرا به سمت جامعه‌ای متکثر و نوگرا و در همان مسیر عمومی تاریخ معاصرش همچنان پیش می‌رود. جامعه نیرو و انرژی خود را به کار می‌گیرد، خودش را تحمیل می‌کند و این باعث شده است دولت نتواند جامعه را کاملاً تحت اختیار خود قرار دهد؛ به‌ویژه در سال‌های اخیر دولت همواره در برابر جامعه ناگزیر به عقب‌نشینی بوده است. این مسئله را نه تنها انفعال جامعه نمی‌دانم، بلکه فعال بودن آن می‌دانم. در پیگیری همین مسیر عمومی معاصر، یعنی گذر به مدرنیته ایرانی، جامعه خودش را بر دولت تحمیل کرده و می‌کند و دولت هم دو راه بیشتر ندارد؛ اینکه، بر قدرت خودش بیفزاید تا جامعه را در اختیار بگیرد. این قدرت چون از خود جامعه و در توافق با آن حاصل خواهد

شد، عملاً این یاریگری را برای اعمال قدرت دولت علیه خودش به کار نمی‌گیرد؛ یعنی حاضر نیست با دولت برای اینکه خودش را دچار انسداد بیشتری بکند، همکاری کند. راه دیگر دولت این است که، تن به خواسته و مطالبات اجتماعی بدهد که در هر دو صورت، دولت کنونی در ایران تابع جامعه خواهد شد. بر اساس همان مدل تطابق امر سیاسی با امر اجتماعی در تاریخ ایران و همچنین در تاریخ معاصر، دولت یا تسلیم جامعه می‌شود یا به تسخیر جامعه درمی‌آید. این فرایند «آزمز شدن» است؛ یعنی در هر صورت جامعه برنده است. مشکل همیشگی سیاسیون در ایران معاصر این بوده است که قدرت نیروهای اجتماعی داخلی و بین‌المللی و برهم‌کنش آن‌ها را ذیل قدرت سیاسی فرض کرده‌اند.

**جامعه ایران
به‌رغم ماهیت
سنت‌گرای دولت
از جامعه‌ای
سنت‌گرا به
سمت جامعه‌ای
متکثر و نوگرا و
در همان مسیر
عمومی تاریخ
معاصرش
همچنان پیش
می‌رود**

با توجه به اینکه در جهانی مدرن قرار داریم که یک‌سری لوازم، اصول و ارتباطات نهادها بر آن حاکم شده و جامعه مدرن و سنتی تفاوت فاحشی پیدا کرده است، اصولاً در چنین جهانی، امکان انفعال وجود دارد؟

ما نباید مسئله پویای اجتماعی یک جامعه را محدود به رابطه دولت و جامعه بکنیم. اگرچه بسیار مهم است، اما متغیرهای دیگری هم در آن جامعه وجود دارد؛ این لزوماً تابع عوامل داخلی نیست و تأثیر نیروهای بیرونی را نمی‌توان در نظر نگرفت. امروزه اساساً جامعه ما بخشی از جامعه جهانی است. باید این طور بحث کنیم که همچنان مهم‌ترین مسئله جامعه ایران؛ ملت و آن هم حق حاکمیت ملت است. منظورم دولتی است که تابع ملت است، زمانی که خواسته جامعه را به پیش نمی‌برد، برکنار می‌شود و کارگزاران دیگری بالا می‌آیند، این قدرت تقییل همواره در اختیار مردم است و درکل، نیرو و مشروعیت دولت از مردم گرفته می‌شود. در تاریخ معاصر ایران جنبش‌ها و انقلاب‌هایی برای حاکمیت ملت رخ داده است؛ اما با گذشت ۱۵۰ سال از فرایند نوگرایی و دو انقلاب، ایرانی‌ها هنوز در تلاش برای کسب حق حاکمیت ملت هستند و آرزو دارند قدرت حاکمیت ملت را تحقق ببخشند، ولی هنوز اتفاق نیفتاده است؛ چون صورت دولت‌های شکل‌گرفته در ایران، صورت‌های واقعی دولت مدرن نبوده و صوری هستند و کسانی که وارد قدرت حاکمیت می‌شوند، دیگر چرخش



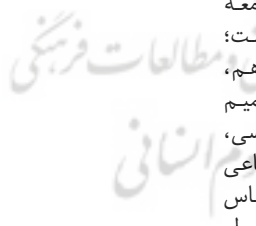
مهاجرت چه تأثیری بر موضوع انفعال دارد؟

گسترش مهاجرت ایرانیان به سایر کشورهای دیگر به خاطر ارتباطی که با ایرانیان داخل داشته‌اند، باعث فعال شدن فرایندهای اجتماعی ایران شده است. در این دو انقلاب، تأثیر ایرانیان خارج را نیز داشته‌ایم. امروز به خاطر گسترش شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ارتباطی مختلف، این فاصله بسیار کمتر هم شده است؛ بنابراین باید توجه داشت که سال‌هاست تحت تأثیر شرایط اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژی حاکم مهاجرت بسیاری رخ داده است. کسانی که مهاجرت می‌کنند، آن را فرایندی عقلانی می‌بینند. نقطه ضعف ایران این است که نمی‌تواند نیروهای خود را که روی آن‌ها سرمایه گذاشته است، به خوبی نگه دارد. این افراد در اختیار جامعه سرمایه‌داری قرار می‌گیرند و ارزش افزوده آن‌ها از جامعه ما کاسته می‌شود؛ ولی ارتباط این کنشگران مهاجر ایرانی با جامعه مبدأشان به علت شبکه ارتباطات قطع نمی‌شود و اطلاعاتشان را ردوبدل می‌کنند. پس هر دو طرف در فعالیت فرایندهای اجتماعی داخل ایران، از نظر اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نقش دارند؛ بنابراین تراکم ارتباطات ایران با کشورهای دیگر باعث شده است تحولات ایران شکل و فرم دیگری به خودش بگیرد و در دنیا جور دیگری جلوه کند. بخشی از مطالعات جدید نشان می‌دهد این مهاجران در خارج از کشور به فعالان داخل کشور کمک می‌کنند؛ نوعی تقسیم‌کار بین این دو انجام می‌شود که در گذر به دموکراسی یا مدرنیته تأثیرگذارند. به این گونه مطالعات، دموکراسی‌های از راه دور می‌گویند. این فرایند جهانی شدن، دولت‌ها را تضعیف کرده و قدرت فراگیر آن‌ها را برای جامعه کاهش داده است. دولت‌ها می‌توانند مرزهای جغرافیایی را کنترل کنند؛ اما کنترل مرزهای فرهنگی دشوار است؛ به‌ویژه با تحولات گسترده تکنولوژی دشوارتر هم شده است. جامعه ایرانی پویاست و ارزش‌های خود را حفظ، تقویت و برای آن‌ها نوآوری می‌کند. در برابر تجویز فرهنگ‌ها و سیاست‌های خاص هم کنشگران به شیوه‌های خاصی عمل می‌کنند و این طور نیست که هرچه یک سیاست‌مدار بخواهد، انجام شود. امروزه در هر خانواده ایرانی تحصیل‌کردگانی هستند که از حدود و ثغور جهان سنتی، خود را بیرون کشیده‌اند و در جهان مدرن قدم گذاشته‌اند. این یک ضرورت است. چون می‌خواهند در این جهان زندگی کنند، مجبورند دانش‌های بیشتری را بیاموزند و همه این‌ها، افراد را از جهانی به جهان دیگر سوق خواهد داد. ما با یک مواجهه نسلی متفاوت در زمینه انفعال روبه‌رویم. همه نسل‌های ایرانی به یک شیوه فعالیت‌های خود را پیش نمی‌برند.

برخی افراد اعتقاد دارند که جامعه ما، به سمت فردگرایی در فعالیت‌های عمومی سوق یافته و فعالیت جمعی در آن کاهش پیدا کرده است؟ نظر شما در این زمینه چیست؟

این مسئله را باید واکاوی کرد. اگر جامعه ایرانی نمره فردگرایی‌اش بیشتر شده و از جمع‌گرایی عبور کرده (در اینجا جمع‌گرایی به معنای حاکمیت جمع بر روح و روان فرد عبور کرده است) یک تغییر اجتماعی عمده تلقی می‌شود؛ چون فردگرایی یکی از شاخص‌های مدرنیته و به این معناست که شخص در تصمیم‌گیری‌های خود، بر اراده جمع لزوماً تمکین نمی‌کند؛ در ازدواج، انتخاب رشته، حرفه و به طور کلی سبک زندگی مشورت می‌کند؛ اما خودش تصمیم می‌گیرد. ولی در فرهنگ جمع‌گرا، جمع برای فرد تصمیم می‌گیرد؛ به عنوان مثال، سیاست کاهش فرزندآوری که در دولت آقای هاشمی خیلی خوب اجرا شد، به این دلیل بود که هم‌زمان از پذیرش اجتماعی برخوردار بود؛ از این رو از یک مکانیسم اجتماعی هم تبعیت کرد. نسلی که در آن زمان توان فرزندآوری داشت، تحصیل کرده بود، شرایط اقتصادی هم تأثیرگذار بود؛ همچنین فضای زندگی و تصمیم‌گیری‌ها عقلانی‌تر شده بود، افراد هم در تصمیماتشان درگیرتر عمل می‌کردند. این‌ها همه از نشانه‌های عبور جامعه به یک فضای اجتماعی مدرن‌تر است؛ بنابراین تنظیم جمعیت توسط مردم هم، نشان‌دهنده این است که جامعه تصمیم می‌گیرد و زنده است؛ ولی حاکمان سیاسی، هیچ‌وقت نخواستند قدرت نیروی اجتماعی را در نظر بگیرند. آن‌ها همیشه احساس می‌کردند با اعمال زور و خرج کردن پول می‌توانند خواسته‌هایشان را پیش ببرند. به نظر من اولویت با جامعه است؛ به‌ویژه در ایران تنوعی از دولت‌ها، سیاست‌هایشان را اعمال کرده و رفته‌اند، اما جامعه مانده است؛ یعنی جامعه اولویت و اصالت دارد؛ اما دولت‌ها اصالت فرعی جامعه هستند.

گسترش مهاجرت ایرانیان به سایر کشورهای دیگر به خاطر ارتباطی که با ایرانیان داخل داشته‌اند، باعث فعال شدن فرایندهای اجتماعی ایران شده است



برای آن‌ها وجود ندارد؛ یعنی ساختاری مستقل از مردم و حاکمیتشان، تعریف می‌شود و امکان چرخش آن را به دست ملت نمی‌دهد و در کل سلب حاکمیت مردم است. جامعه کنونی ما به خاطر ماهیت ارتباطات بین جامعه با جامعه جهانی متحول شده است. ما در جهانی قرار گرفته‌ایم که امکان حضور حکومت‌های استبدادی تقریباً از بین رفته یا کم‌رنگ شده و بیشتر زمینه فعالیت را فراهم کرده است، نه انفعال را. جهانی شدن چه امکاناتی برای ایرانیان فراهم کرده است؛ این فرضیه مطرح شده که با گسترش فرایند جهانی شدن در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، نقش دولت‌های ملی کاهش پیدا خواهد کرد؛ بنابراین مرزهای سیاسی حاکمیت ملی لزوماً مرز اقتصادی و فرهنگی آن‌هم نخواهد بود. چه بسا مرزهای سیاسی هم دچار تحول می‌شود؛ به عنوان مثال، دسترسی ایرانی‌ها به ماهواره، اینترنت، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و شبکه‌های اجتماعی بسیار گسترده می‌شود. کنشگران با امکانات و تکنولوژی‌های انفرادی که در دسترس دارند، توانسته‌اند در شبکه ارتباطی بسیار گسترده با همدیگر در ارتباط بوده و نسبت به دهه‌های گذشته، فرصت‌های بیشتر و نوتری در اختیار داشته باشند و به انفعال کشیده نشوند. بر این باورم که شاهکار ایرانیان از پانداختن حکومت‌های خشن و سهمگین نایرانی با قدرت فرهنگ ایرانی است. آن‌ها لگام فرهنگی برده‌ن خشنوت می‌زده‌اند؛ در واقع ایرانی‌ها از این بابت مبتکران تاریخی جنبش‌هایی هستند که در این روزگار «نرم» یا «مخملی» خوانده می‌شوند. سیاست فرهنگی نهفته در ذهن جمعی ایرانی، خشنوت را به نوآوری‌ها و دستاوردهای فرهنگی متنوع مبدل کرد؛ به نحوی که مهم‌ترین صورت انتقال از گذشته تا به امروز در قالب ادبیات نظم و نثر شکل گرفته و این ابتکاری برای حفظ جامعه ایرانی، با استفاده از ادبیات منظوم است. امروز تکنولوژی برای این امر به فرهنگ ایرانی کمک کرده و آن را قدرتمندتر و جاودانه‌تر کرده است.